

# نقش و جایگاه ادبیات عرب در دین پژوهی (با تأکید بر ادبیات جاهلی، اسلامی و معاصر)

مهشید صفایی\*



چکیده

در این مقاله کوشش می‌شود نقش و جایگاه ادبیات عربی در دین پژوهی سنتی در حد گنجایش این نوشته موجز و مختصر بیان و تا حد امکان برخی از آفات و آسیب‌های ناشی از نادیده گرفتن این موضوع در گرایش‌ها، آثار و نوشته‌های مرتبط با دین پژوهی گوشزد شود و به صورت عینی و عملی، نمونه‌های واضح و مشخصی از کج‌فهمی و نادیده گرفتن اصول و ضوابط حاکم بر این زبان ذکر شود. واضح است که در این نوشتار، دوران جاهلیت، اسلام و معاصر را محور موازنه و مقایسه قرار می‌دهیم.

جاهلیت، اسلام، اعجازهای زبانی، ترجمه، تفسیر.

### اشاره

مدت‌ها است درباره زبان و احوال و اوصاف آن کاوش و پژوهش می‌شود و می‌توان گفت در این باره میراثی سترگ فراهم آمده و کارهای بزرگی صورت گرفته است که شرح و بیان آنها در این نوشتار مدنظر نیست؛ بلکه کوشش می‌شود یکی از جوانب زبان و امکان‌های آن، یعنی ماندگارسازی مفاهیم، جهان‌بینی و اصول و مبانی نگرشی، در حدی که به موضوع دین پژوهی ارتباط پیدا می‌کند، کاویده شود. البته طبیعی است با توجه به گرایش‌ها و نگرش‌های متعدد درباره زبان، جایگاه، کارکرد و ... آن، در مورد موضوع مطرح در این نوشته نیز این امر اعمال شود. با این حال به نظر می‌رسد همه طرفداران و حتی صاحبان این نگرش‌ها و گرایش‌ها، در مورد اصل موضوع این مقاله، یعنی نقش مستقیم و مؤثر زبان در دین پژوهی هیچ اختلاف نظری نداشته باشند.

۲۶.

نکته قابل توضیح دیگر این است که در این مقاله از آنجا که بحث در بستر دین اسلامی دایر است، قلمرو بحث از زبان و جایگاه آن در دین پژوهی، به زبان عربی محدود می‌شود؛ زیرا دین اسلام در بستر و حوزه‌ای ظهور کرد که قلمرو زبان عربی بود و از آن زمان تا این زمان تمامی متون و نصوص دست اول و تفاسیر و حواشی مؤثر و قابل عنایت، با این زبان نوشته می‌شوند. به علاوه، همین متون و نصوص، اولین سرچشمه تغذیه مبانی و مفاهیم دین پژوهی در قلمرو اسلام است. از این رو طبیعی است که زبان و ادبیات عرب در برداشت‌ها و نگرش‌های سابق، فعلی و آینده از این دین‌نقشی انکارناپذیر و مسلم داشته باشد؛ به طوری که نحوه قرائت یا طرز تلقی یک دین‌پژوه از یک متن یا نص دینی براساس تکنیک‌های زبانی یا ساختارهای دستوری و نحوی شکل می‌گیرد یا دست کم به آن قرائت و تلقی، جهت می‌دهد. از سوی دیگر، ساختارهای زبانی و ظرفیت‌های مندرج در آن، گاه باعث می‌شود نوعی گفت‌وگو خاص دین پژوهی شکل بگیرد و دین‌پژوه بر پایه برخی اصول لغوی و زبانی به خود جرأت اجتهاد و اظهارنظر در یکی از امور و موارد دینی را بدهد؛ چنان‌که مثلاً تأویل گرایان افراطی، با تکیه بر برخی توانمندی‌های زبانی نظیر مجاز، ایهام و ... این گونه عمل می‌کنند. بنابراین می‌توان رابطه

زبان با قرائت یا تلقی دینی را رابطه‌ای دوسویه دانست؛ به طوری که هم دستیاری برای برداشت و فهم معانی مندرج در نصوص دینی است و هم عاملی برای ایجاد نگرش.

بر این اساس در دایره دین اسلام نیز می‌توان چنین پیوندی را به روشنی حس کرد. از این رو پیش از کاوش بیشتر در لایه‌های این نکته، بهتر آن است به مهم‌ترین مرحله‌ای که می‌توان نقش زبان عربی را در دین‌پژوهی اسلامی جدی گرفت، پردازیم. یعنی مرحله موصوف به «عصر جاهلیت»؛ زیرا این مرحله، بستر یا مقدمه حضور و ظهور اصلی‌ترین و مبسوط‌ترین نصوص و اصول دین اسلام است و از آنجا که این اصول و نصوص براساس توانمندی‌های زبانی تدوین شد که در این برهه رایج بود، ناگزیر باید برخی از اوصاف و خصایل حاکم بر این عصر شناخته شود. چون بدون شک با آگاهی از این موارد می‌توان اعتبار و عیار واقعی اصول دین اسلام را سنجید؛ خاصه آنکه بسیاری از واژگان و حتی مفاهیم مندرج در نصوص آغازین دین اسلام، واژگان و عباراتی بوده است که در عهد جاهلیت به کار رفته‌اند. از این رو بازفهمی و بازکاوی این واژگان و عبارات، یاریگر بلامنازعی در نشان دادن واقعیت‌ها و حقایق مرتبط با زبان و بیان مرتبط با عبارات دینی است.

برای این منظور بهتر است پیش از هر چیز اندکی درباره معنای جاهلیت کاوش کنیم و برخی از اصول و مبانی حاکم بر آن را نشان دهیم تا جایگاه زبان مربوط به آن عهد و معنای واژگان کاربردی و کلیدی آن - خاصه واژگانی که بعدها در قرآن هم کاربرد پیدا کرد - نمایان شود.

### جاهلیت؛ یک دوره یا یک مفهوم؟

جواب‌های گوناگونی به این پرسش داده شده است. با این حال مشخص‌ترین جواب یا عام‌ترین پاسخ آن است که جاهلیت عنوان، وصف یا خصلتی است که بر عصر یا عهد پیش از ظهور اسلام و بعثت پیامبر خاتم اطلاق می‌شود. به علاوه این صفت یا عنوان، لقبی است که بعدها در عهد اسلامی بر آن دوره اطلاق شده است.<sup>۱</sup>

چنان‌که دیده می‌شود در این نگرش، جاهلیت وصف یا لقب یک دوره یا برهه زمانی است که به صورت خاص و مشخصی با ظهور اسلام به پایان رسیده است. بدیهی است این امر، ذهنی و خیالی نیست؛ بلکه به صورت عینی و مجسم از زبان و قلم برخی از خاورشناسان نیز جاری شده است و گفته‌اند: عرب در جاهلیت بت می‌پرستیدند، دختران را زنده به گور می‌کردند، باده

می‌نوشتند، قماربازی می‌کردند و به غارت و چپاول اموال می‌پرداختند ... و ناگاه اسلام آمد و آنان را از این امور نهی کرد.<sup>۲</sup>

برآیند این تصور و تصویر از جاهلیت، نشان می‌دهد که جاهلیت در نظر این افراد امری مقطعی و خاتمه یافته است. به علاوه، آنان با نشان دادن برخی افعال و رفتارهای ظاهری، از مبنا و معنای روحی و باطنی‌ای که پایه و اساس تحقق این رفتارها هستند، غفلت کرده‌اند. در حالی که نمونه‌هایی که آنان به عنوان تصویر جاهلیت ارائه کرده‌اند، در اصل نمادها و مظاهر جاهلیت است. حال آنکه جاهلیت - حتی اگر با این مظاهر هم گره خورده باشد - ناگزیر باید مبانی ژرف‌تر از مظاهر و نمادها داشته باشد. چنان‌که در زبان عربی هم‌روزگار با دوره مورد بحث نیز این واژه (جهل) و مشتقات آن به دو معنا به کار می‌رفته است: یکی به معنای نادانی که حالتی عقلی است و دیگری به معنای ناشکیبایی که حالتی روانی و رفتاری است؛ به عنوان نمونه از جمله اشعار آنان که بیانگر معنای دوم است، اشعار ذیل می‌باشد. «عمرو بن کلثوم» گفته است:

ألا لا يجهلن أحد علينا  
فجهل فوق جهل الجاهلينا!

آگاه باشید کسی بر ما خشمگین نشود؛ زیرا در این صورت بسی بیش از خشم او خشمگین می‌شویم و صبر و قرار خود را از دست می‌دهیم! (و از حد و مرزهای مرحله شکیبایی گذر می‌کنیم)  
«صمه بن عبدالله القشیری» هم گفته است:

بكت عيني اليسرى فلما زجرتها  
عن الجهل بعد الحلم اسيلتنا معاً

با این حال این واژه در قرآن به عنوان یک اصطلاح کلیدی به کار گرفته شد و با اشمال بر هر دو معنایی که در زمان پیش از نزول قرآن در میان عرب‌ها به کار می‌رفت، چنان عام و فراگیر شد که هرگونه قید زمانی و محدوده‌های تاریخی را درنوردید؛ به طوری که جاهلیت در قرآن عبارت است از جهل به حقیقت الوهیت (حالت عقلی) یا پیروی از امور و مواردی که خداوند آنها را فرو فرستاده است (حالت روانی - رفتاری).<sup>۳</sup> چنان‌که در قرآن مجید آمده است:

وَ جَاوِزْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ يَحْرَفَوا عَلَيَّ قَوْمٍ يَكْفُؤْنَ عَلَيَّ أَصْنَامَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ<sup>۴</sup>

بِظُنُونِ بِاللَّهِ غَيْرِ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ<sup>۵</sup>

وَ نَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَخْكُمُ الْعَالَمِينَ قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ<sup>۳</sup>  
 قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ<sup>۴</sup>  
 وَلَا تَجْرُحُنَّ تَبْرُجُ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى<sup>۱</sup>  
 أ فَحُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ<sup>۲</sup>

در تمام این آیات دو حقیقت مشترک وجود دارد و آن جهل به حقیقت الوهیت و پیروی از اموری که خداوند به پیروی و اتباع آنها امر نفرموده است. براین اساس جاهلیت در اصل یک جوهر و مبنای عمیق روحی و معرفتی است و اعمال رفتارهایی که آن دسته از خاورشناسان و همفکران آنان به عنوان اصل جاهلیت نام بردند، در اصل مظاهر جاهلیت هستند و روینای آن زیرساخت معرفتی؛ به طوری که در هر زمان و هر مکان که آن روح و مبنا تحقق یابد، اعمال و رفتارهای مشابه آن اعمال یا از سنخ آنها - هرچند با رنگ و لعاب دیگر - تحقق و نمود می یابد.

### جاهلیت به مثابه جهان بینی

بر این اساس، جاهلیت نوعی نگرش یا جهان بینی خاص است و مانند هر مبنایی معرفتی و جهان نگرایی دیگر، دارای ارکان و ابزارهای خاص است؛ به طوری که با شکل دادن به الگوهای اندیشه ای و معرفتی، ذهن و به تبع آن زبان و بیان را نیز مطابق چارچوب مورد قبول خود سر و سامان می دهد. به این ترتیب واژگان، اصطلاحات، ترکیبات لغوی، عبارات و سایر امکان های زبانی همسو با آن ادا می شوند و می کوشند معانی مطابق با آن مفهوم کلی و فراگیر را ادا کنند.

البته این امر نیز صرفا خاص آن دوران نیست و در روزگاران گذشته و حال، این پیوستگی گسترده و ناگسستگی میان جهان بینی و زبان و ادبیات وجود داشته است و هنوز هم به قوت خود پابرجا است؛ به طوری که با جرأت تمام می توان ادعا کرد که بسیاری از مکاتب ادبی و هنری، یا به تبع یک جهان بینی خاص شکل گرفتند و مبلغ و مبین آرمان های نهفته در آن شوند یا باعث ایجاد یک جهان بینی و آرمان شدند.

بر این اساس اگر در دوران جاهلیت نیز از چنین امر واضحی سخن می‌گوییم، نباید زیاد موجب شگفتی شود؛ زیرا حقیقتی مسلم و انکارناپذیر است. بر این اساس بیش از این درباره ادیان و عقاید اعراب عهد جاهلی سخن نمی‌گوییم و اندکی از خصایص زبانی آنها به فراخور این مجال سخن به میان می‌آوریم. اعراب به لهجه‌های مختلفی سخن می‌گفتند؛ اما حتی در دوره پیش از اسلام، به زبان ادبی و مشترک برمی‌خوریم که شاعران و خطیبان عرب به کار می‌بردند و ظاهراً همگان درمی‌یافته‌اند.<sup>۱۱</sup>

با این حال هر یک از قبایل مشهور و مؤثر خصایص زبانی خاص داشتند؛ به طوری که در این دوران به لهجه‌های مختلفی نظیر: معینیه، سبئیه، قتیانیه، لحيانیه، نمودیه، صفویه، و حضرمیه برمی‌خوریم که هر یک خصایص زبانی خاصی داشته‌اند.<sup>۱۲</sup> به طوری که مثلاً قضاغه وقتی که حرف «ی» مشدد بود یا بعد از عین قرار می‌گرفت، آن را به «ج» تبدیل می‌کردند یا قبیله حمیر به جای «ال» معرفه در ابتدای کلمه از «أم» استفاده می‌کرد. قبیله هذیل نیز در بسیاری از واژگان حرف «ح» را به «ع» تبدیل می‌کرد و ...<sup>۱۳</sup>

از این تفاوت‌های دستوری که بگذریم، برخی خصایص مشترک میان لهجه‌های مختلف زبان عربی آن دوران دیده می‌شود که در ادامه به صورت اجمال بیان می‌شود.

### اهداف و کاربردهای زبان در جاهلیت

۱. این زبان برای اهداف و مقاصد مسائل زندگی بیابانگردی و بیان مصالح و منافع این نوع زندگی به کاربرده می‌شد؛ نظیر وارد شدن به یک منزل (محل نزول قوم و قبیله)، کوچ کردن از آن منزل، بارور شدن یک حیوان، سرسبز شدن چراگاه و طلب بارش باران.
۲. تحریک نزاع‌ها و کینه‌توزی‌های شدید و پیامدهای آنها یعنی تشویق به انتقام و خونخواهری، افتخار و پیروزی، مباحثات به اصل و نسب و شرافت خانوادگی.
۳. شرح مشاهدات، خبر دادن از وقایع، داستان‌ها و امور دیگری که با محیط آنان همخوان و با طبع آنها متناسب بود.<sup>۱۴</sup>

### معانی زبان در جاهلیت

وضعیت معانی زبان به صورت اجمال عبارتند از:

۱. محدود شدن معانی واژگان به سطح مقتضیات بدایت، فطرت ساده و دور از تکلف شهرنشینان.

۲. سیر تعقل ناشی از حس، مشاهده، طبیعت، تجربه یا وجدان به روشی دور از مبالغه و اغراق.

۳. رهاسازی تخیل برآمده از محسوسات به صورتی که به ندرت از امکان عقلی و عادی فراتر می‌رود.<sup>۱۵</sup>

### وضعیت عبارات و ترکیب‌ها در جاهلیت

وضعیت عبارت‌ها در جاهلیت به صورت خلاصه عبارتند از:

۱. به کار بردن الفاظ در معانی وضعی آنها یا معانی متناسب با معنای اصلی به روش مجاز. به صورتی که پس از استعمال مکرر و عادت کردن به آن، خود آن مجاز به صورت حقیقت جدیدی درمی‌آید. به همین خاطر است که هنگام زمزمه شعر قدیم عربی مشاهده می‌شود که مجاز در آن خیلی کمتر از مجازی است که در کلام وجود دارد. به علاوه، مجاز آنها به حقیقت نزدیک‌تر است. چون با معنای اصلی پیوند عمیق‌تری دارد و حتی برخی از آنها به مرتبه حقیقت ارتقا یافته‌اند.

۲. کثرت مترادف در واژگان مفرد<sup>۱۶</sup>. حقیقت آن است که اکثر واژگان مترادف، معنای خاصی دارند که لفظ مترادف آنها، آن معنا را با آن دقت ادا نمی‌کند و ...

۳. کم بودن واژگان اعجمی یا آنچه معرب خوانده می‌شود ...

۴. به کارگیری روش‌های بیانی متناسب با بلاغت؛ البته بدون تکلف یا مراعات استلزامات صنایع بدیع و ...

۵. عاری بودن از لهجه‌زدگی و تلفظ نادرست.

۶. شیوع ایجاز در سخن آنان. چنان‌که در نثر و شعر آنها به وضوح دیده می‌شود.<sup>۱۷</sup>

با این همه غیر از موارد مربوط به فرم و ساختمان نحوی و دستوری، زبان عربی در عهد جاهلی حاوی افکار و اندیشه‌های خاص و مشخصی نیز بود که سزاوار است درباره این جنبه نیز تحقیق شود؛ زیرا با توجه به آنچه درباره ارتباط گسترده و ناگسستنی ادبیات و جهان‌بینی گفته شد همین ساختار زبانی ساده و طبیعت‌گرا یا حسی و مرتبط با امور روزمره و حوادث و

وقایع جاری زندگی، دقیقاً نشانه عدم برخورداری آنان از یک نظام فراگیر فکری و عقیدتی است؛ به طوری که حتی زبان و ادبیات عرب در این مرحله امکان بیان اموری فراتر از حس و لمس را نمی‌دهد و اگر گاهی چنین معراج‌هایی برای برخی شاعران انگشت‌شمار میسر می‌شود، یا متهم به جن‌زدگی<sup>۱۸</sup> می‌شود یا خود وی به دلیل نداشتن تصویری روشن و خردی گره‌گشا، چنان به خرافات و اوهام درمی‌آویزد که هرگز نمی‌توان سخنان ماورایی وی را بسان چراغی بر فراز راه قلمداد کرد و با هدایت آن سخنان و اشعار از حضور حقیقتی غنی و سرشار خبر داد یا حتی به آن امید بست.

باری، مفردات یا واژگان در دایره این زبان شناور و جاری بودند؛ اما کمتر به عنوان یک اصطلاح به کار گرفته شدند یا اصلاً و هرگز نشدند؛ مانند صلاه، زکاه، ایمان، کفر و ... که به عنوان واژه برای آنها کاملاً آشنا بود و حتی آنان از معنای این کلمات آگاهی داشتند؛ اما اینکه هر یک از این واژگان به صورت یک اصطلاح در میان آنان رایج باشد. چنین امری هرگز اتفاق نیفتاد؛ چه رسد به اینکه آنان دریابند که هر یک از این واژگان، بخش مهم یا حتی یکی از ارکان یک نظام معرفتی عام و فراگیر به نام دین است. آنان می‌دانستند که صلاه یعنی دعا، زکات یعنی پاکی و افزایش، ایمان یعنی تصدیق و کفر یعنی پوشاندن یا انکار، اما از معنای اصطلاحی این واژگان جاری در زبان خود غافل بودند.<sup>۱۹</sup>

نزول قرآن؛ نقطه چرخش راهبردی در زبان عربی

با این حال دوره محدود ماندن در سطح معانی حسی و لمسی واژگان، ناتوان از درک مفاهیم والا و فراتر از امور روزمره، و ناکامی در ایجاد اصطلاحات فراگیری که به تنها یا در کنار سایر اصطلاحات بتواند نظام معرفتی فراخ و گسترده‌ای را ترسیم کند، با نزول قرآن و ظهور دین اسلام به سرآمد و درحقیقت این حادثه مبارک باعث شد افق‌هایی والاتر از چشم‌اندازهای محدود و مختصر حاکم به روی زبان و ادبیات عربی گشوده شود و البته این حادثه بسان لحظه یا جرقه‌ای گذرا و تکرارناپذیر نبود؛ بلکه جرقه‌ای بود که یک بار برای همیشه قالب‌ها و ساختارهای تنگ و ناکافی پیرامون این زبان را در هم شکست و طرحی نو درانداخت؛ چنان‌که «ابن فارس» درباره تأثیر قرآن بر عرب و زبان آنان گفته است:



عرب‌ها در جاهلیت وارث زبان و ادبیات پدرانشان بودند ... ولی وقتی که خداوند اسلام را آورد احوال فراوانی دگرگون شد و دیبانات متعددی نسخ شدند... و واژگانی از زبان از جایی به جای دیگر منتقل شوند و مواردی به آن افزوده شد و شرایی تشریح گشت... از جمله چیزهایی که در اسلام آمد ذکر مؤمن، مسلمان، کافر و منافق بود. البته عرب می‌دانست که مؤمن از امان و ایمان از تصدیق است؛ همچنین معنا و مبنای اسلام و مسلم را می‌دانست. البته فقط معنای تسلیم‌سازی یکی شیء را می‌دانست اما در شرع اوصاف آن بیان شد. همچنان‌که اسلام دلالت‌هایی را برای کلمات دیگری آورد که در میان آنان متعارف نبود. نظیر فسوق، صلاه، زکات، ایمان، رکوع، سجود، خشیه، خشوع و سایر الفاظ دینی دیگر.<sup>۲۰</sup>

البته تغییراتی که در سایه اسلام در زبان عربی ایجاد شد، به سطح اصطلاح‌سازی و تغییر معانی برخی واژگان یا حتی ایجاد واژگان جدید نبود؛ زیرا نحوه عبارت‌پردازی و ترکیب واژگان نیز به تنهایی شایستگی دارد که یکی از ابداعات قرآنی در ساحت زبان عربی باشد؛ چنان‌که «ابن اثیر» (۶۳۷ هـ) گفته است:

مگر نمی‌دانی که الفاظ قرآن کریم از حیث افراد (تک تک) توسط عرب‌ها [ی جاهلی] و دیگرانی که پس از آنها آمدند به کار رفته است. با این حال واژگان قرآن فراتر از همان واژگانی است که آنان به کار برده‌اند و از آنها برتر است و این صرفاً به خاطر ویژگی برتر ترکیب است.<sup>۲۱</sup>

بدین ترتیب یکی دیگر از مهم‌ترین دستاوردهای قرآنی در ساحت زبان و ادبیات، نحوه ترکیب واژگان یا عبارت‌پردازی است که البته امری طبیعی است؛ زیرا براساس نظام معرفتی مندرج در قرآن، واژگان علاوه بر معانی خاص و اصطلاحی خویش، در سیاق کلام طوری قرار می‌گیرند که در حد اعلا و اتم بیانگر مفهوم مقصود باشند. از این رو چنان‌که بعداً در بخش آفات و آسیب‌های ناشی از نادیده گرفتن این امر در دین‌پژوهی ذکر خواهد شد، سیاق‌بندی و ترکیب واژگان و اصطلاحات، رشته نامرئی ولی انکارناپذیری است که بی‌التفات شایسته به جایگاه واقعی آن، امکان پژوهش درست در بستر دین اسلام ناممکن است و بی‌تردید به مخدوش ساختن چهره آن می‌انجامد.

باری، از ابداعات و بدایع قرآن به همین مقدار بسنده می‌شود و فقط ذکر این نکته لازم به نظر می‌رسد که فارغ از وجه اعتقاد به قرآن - به عنوان دستاورد اسلام - اگر منصفانه نگاه و قضاوت شود، خدمات و حسنات این دین و کتاب آن به زبان عربی، بسی فراتر از سطح

مجامله و تعارف است. چنان‌که بسیاری از نامعتقدان یا روشنفکران معاصر نیز<sup>۲۲</sup> اذعان دارند که قرآن باعث ماندگاری زبان عربی شده است و براساس آن می‌توان از جوانب و جلوه‌های این زبان یاد کرد.<sup>۲۳</sup>

پس از آنکه نظام معرفتی و ساختار زبانی موردنظر قرآن با پایان یافتن نزول آن، کامل شد، زبان و ادبیات عربی از هر لحاظ شاهد طراوات و تغییر درونی و بیرونی در ساحت واژگان، عبارات و مفاهیم مندرج در این کتاب بود؛ به طوری که رفته رفته لهجه‌های مختلف و متعدد به جانب سبک و سیاقی متمایل شدند که در قرآن تثبیت شده بود؛ به طوری که گفتمان حاکم بر ادبیات عربی به گونه‌ای تثبیت شد که در قرآن شرح و بیان شده بود و اگر این امر در اوایل چندان به نظر نمی‌آمد، در ادامه و طی چند نسل به کلی پا گرفت و زبان و بیان قرآن تنها نماینده شایسته زبان و ادبیات عربی بود و سبک و سیاق آن در همه عرصه‌های زبانی، بیانی، مفهومی، آرمانی و ... به شکلی استوار ریشه دواند.

### زمزمه‌های گذار از گفتمان زبانی قرآن

ثبات و پایداری زبان و ادبیات مبتنی بر قرآن در زمان حضور حضرت رسول (ص) و خاندان و یاران صدیق ایشان پایدار و پویا بود تا اینکه رفته رفته زمزمه‌های گذار از مفاهیم قرآنی نه در حد زمزمه، بلکه در سطح اعلان و اظهار نمایان شد. این امر به صورت مشخص در دوره‌ای از تاریخ اسلام رخ داد که به ظهور خوارج منتهی شد. آنان برای اولین بار با اعلام تفسیر خاصی از مفاهیم قرآنی نشان دادند که هر چند معنای واژگانی و اصطلاحی عبارات قرآنی تثبیت شده است و گذار از آنها بسیار دشوار و حتی محال است، با این حال می‌توان با تفسیر و تأویل آنها، راهی دیگر جست.<sup>۲۴</sup>

این امر کم کم اوج و رواج گرفت تا اینکه در اولین سرآغازهای پیدایش علم کلام و بویژه در عهد تثبیت آن، یعنی در عصر معتزله، به صورت یک سبک و سیاق درآمد؛ به طوری که حتی بسیاری از کلمات و مفاهیم قرآنی به صورت تابعی از رهیافت‌ها و رویکردهای کلامی آنان درآمد. از سوی دیگر، فتوحات اسلامی و گسترده شدن قلمرو امپراتوری اسلامی به نوبه خود شهروندان جدید را در جامعه اسلامی وارد می‌ساخت که از لحاظ زبان، ادبیات، سبک

بیان و ادای واژگان و عبارات، با مردم عصر نزول قرآن یا امتی که اولین مخاطبان قرآن به شمار می‌رفتند (صحابه) یا حتی نسل بعدی آنان (تابعین) متفاوت بودند.

این امر بویژه در مورد آن دسته از شهروندان جدیدی حساس تر می‌شود که سابقه پیروی از دینی دیگری داشتند. حساس تر از این، بخشی از این طیف اخیر است که مسلمان می‌شدند و در این صورت آزادانه می‌توانستند در مورد مسائل دینی و اعتقادی نظر بدهند یا دست کم پرسش و استفتا کنند.

در کنار اینها، پیدایش گرایش‌ها و نگرش‌های مختلف فقهی، فلسفی و بویژه صوفیانه و عرفانی، پای تأویل و باطن‌گرایی را به سرزمین فهم و تفسیر کتاب خدا باز کرد<sup>۲۵</sup> و در درجه پایین‌تر، زبان و ادبیات عرب را به جانبی سوق می‌داد که سابقه‌ای از آنها نداشت؛ یعنی مجازگرایی و نمونه‌هایی امثال آن.

۲۶۹ یکی از مهم‌ترین رویدادهای این مقطع، اختلاط زبان عربی با سایر زبان‌ها و نفوذ بسیاری از واژگان آن زبان‌ها در قلمرو زبان عربی بود. واژگان دخیل، علاوه بر رقیق کردن ساختار و بن‌مایه زبان عربی، از دلالت‌گری واژگان اصیل عربی نیز می‌کاست و از سوی دیگر ذوق سلیم عربی را خدشه‌دار می‌کرد یا این توهم را پدید می‌آورد که به صرف قدرت یافتن غیر عرب‌ها بر مکالمه یا حتی کتابت عربی، آنان واجد ذوق عربی و قدرت درک معنای حقیقی مفاهیم و مصطلحات آن هستند. در حالی که این امر اگر در مورد افراد معدود و بسیار نادری ممکن می‌شد، چندین برابر آن نامیسر بود. با این حال، گویی جریان روزگار زمینه مقبولیت و حتی تأیید آن توهم را پدید آورده بود.

با وجود این، این امر هرگز مانع نمایان شدن آفات و آسیب‌های ناشی از این توهم نمی‌شد؛ زیرا بی‌انصاف‌ترین فرد هم نمی‌تواند آوار را نشانه ویرانی یک بنا قلمداد نکند. در این عهد بنای رفیع اصطلاحات و مفاهیم قرآنی چنان تخریب شد که به راحتی فیلسوفان، صوفیان و سایر اقشار دیگر جرأت می‌کردند آنها را معادل مفاهیم و واژگان یونانی و فلسفی و غنوصی قرار دهند. دام و دایره تأویل چنان گسترده شد که کمتر واژه و اصطلاحی از ورطه آن در امان بود و ...

همسو با این احوال صعب و گل‌عجب، قدرت زاد و ولد علوم ادبی نیز کاهش یافته بود؛ به طور یکه در اواخر دوره عباسیان و بیشتر دوره عثمانی‌ها، در حوزه زبان و ادبیات عرب و

حتی فرهنگ‌نویسی، چیزی جز حاشیه‌نگاری و شرح و بیان آثار گذشتگان تولید نشد. چنان‌که حتی اثر دایره‌المعارف گونه‌ای نظیر «لسان‌العرب» جز جمع و تدوین آثار گذشتگان در حوزه فرهنگ‌نویسی حاوی ابداع خاصی نبود و اگر خوب ملاحظه شود، در همین عصر و اوان کم‌کم زمینه‌های ارتباط با دنیای جدید غرب و مسائل روشنفکری و نقد دین و ... پدید آمد!

واضح است که در این اوضاع و احوال و با توجه به آفات و آسیب‌های متعددی که از بی‌اهتمامی به زبان و ادبیات عرب، خاصه مفاهیم و مصطلحات قرآنی پدید آمده بود، شکافی عمیق ایجاد شد؛ به طوری که گسستی عمیق و زیانبار با نظام معرفتی و مقولات خاص قرآنی پدید آمده بود و همین امر به نوبه خود باعث برجسته‌سازی و تعمیق شکاف جدید میان دنیای اسلام با جهان جدید غربی بود. اینجا بود که یکباره نمایان شد که چه فاصله‌ای با اصل و اساس مصطلحات دینی ایجاد شده است؛ بویژه آنکه یکی از گرایش‌های اصطلاح و نوسازی در جهان اسلام، رویکرد مبتنی بر دین و اصول ناب آن بود.<sup>۲۶</sup>

۲۷.

بدین ترتیب طبیعی بود که بازگشت به زبان و ادبیات عربی هم در دستور کار قرار گیرد. در همین زمینه مرحوم «شیخ محمد عبده» نهج‌البلاغه حضرت علی (ع) را با برخی حواشی و مقدمات چاپ کرد. شاگرد وی نیز آثار مربوط به علوم بلاغت و بیان و ... را منتشر ساخت. در همین زمینه مرحوم شهید «حسن البنا» نیز به شاگردان خود سفارش می‌کرد که با زبان عربی فصیح سخن بگویند. اما به راستی آیا آفت حاصل شده چندان کوچک بود که بتوان با این کارها آنها را جبران کرد؟ درست است که این فعالیت‌های مبارک به نوبه خود حداقل نشان می‌داد که چه فاجعه‌ای رخ داده است، اما در حقیقت عوامل پیدای پنهان متعددی باعث شد که این پروژه ناتمام بماند یا در نیل به اهداف خود کامیاب نشود؛ از جمله آنها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. تحقیر عرب‌ها و زبان آنان در دستگاه خلافت عثمانی.
۲. ملی‌گرایی عربی و تکیه بر جنبه ملی و حماسی قوم عرب به جای نقاط دینی.
۳. فعالیت مستمر و سازمان یافته خاورشناسان برای احیای لهجه‌های عامیانه و مرده عربی.
۴. فعال شدن عرب‌های مسیحی در زمینه فرهنگ‌نویسی عربی و تولید دانشنامه‌ها.
۵. اوج‌گیری و رواج مکاتب عربی و هزینه شدن بخش مهمی از قابلیت‌های فرهنگی برای فراگیری اصول و فنون مرتبط با آن مکاتب و بویژه فراگیری زبان و ادبیات خارجی.

بدین ترتیب اگرچه نظریه بازگشت به اسلام ناب و سرچشمه‌های اصیل آن، امیر فرخنده و فرخ بود، در اصل امکان دستیابی به همه اهداف موردنظر، با این اوضاع میسر نبود. در همین اوان چنان‌که گفته شد، گرایش‌های دین‌پژوهی به تبع فعالیت‌های خاورشناسان و تلاش سیاستمداران و برخی روشنفکران جهان اسلام برای رام کردن دین در جهت نوسازی و تجدید، دین را به مواجهه با مقولات مرتبط با مکتب‌های دین‌شناختی و تفسیری غرب واداشت. اما در حقیقت این نبرد نابرابر حداقل در مراحل آغازین به سود اسلام نبوده؛ زیرا آنان در این وادی به عنوان مثال دربرابر واژه این اصطلاح «Religion» استفاده و تعاریفی که برای دین ارائه می‌کردند، در کل مبتنی بر مفاهیم مندرج در مکاتب عدم اجتماعی و علوم انسانی مبتنی بر افکار و اندیشه‌های غربی بود. در حالی که دین در اصطلاح قرآن و حتی در زبان عربی اصیل، مفاهیم غیر از معنای غربی داشت. سایر اصطلاحات نیز به همین ترتیب.

بدین صورت زمینه بحث از سکولاریزاسیون دین اسلام مطرح شد. گاهی هم بر اثر سوء تعبیر مقولات دینی از ترکیباتی نظیر «اشتراکیه الإسلام» یا سوسیالیسم اسلامی سخن به میان می‌آمد.<sup>۲۷</sup> کما اینکه در مراحل بعدتر از نوعی اباحه‌گری جدید تحت عنوان معنویت‌گرایی و فروگذاشتن شریعت سخن رفت.<sup>۲۸</sup> تا اینکه پژوه عظیم گفت‌وگوی ادیان طراحی و اجرا شد... در حالی که در بیشتر آثار و نوشته‌هایی که در این وادی و برای این منظور به رشته کتابت درآمد، به ندرت می‌توان استشهاد و استناد به آیات و نصوص معتبر دینی را دید و اگر گاه این امر نادر رخ می‌دهد، بیشتر به تبع شعر و غزلی است که در دیباجه بحث مطرح شده است. در سخنرانی‌هایی نیز که گاه اکثر سخنوران این طیف ارائه می‌دهند، بارها اشتباه در قرائت آیات و احادیث صحیح دیده می‌شود. دیگر درباره زبان و ادبیات عربی نگو و نیرس.

البته این امر فقط در کشورهای غیرعربی نیست. در جهان عرب هم همین گونه کج‌فهمی‌ها و بدنگری‌ها وجود دارد؛ به طوری که استاد دکتر «یوسف القرضاوی» نقل می‌کند که یکی از خطیبان مساجد براساس قیآن استدلال کرده بود که حوا اصل خلقت است و آدم بعد از وی خلق شده است. آن شخص برای ادعای خود به این آیه استناد کرده بود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا<sup>۲۹</sup>

آن شخص استدلال کرده بود که براساس این آیه، زوج حوا از او آفریده شده است و اگر منظور حوا بود باید می‌گفت: زوجتها<sup>۳۰</sup>

در حالی که با نگاهی گذرا بر قرآن می‌توانست ملاحظه کند که در سوره بقره آیه ۳۵ و ۱۰۲ و سوره اعراف آیه ۱۹، کلمه زوج به معنای زن به کار رفته است. از این اشتباهات و در اصل تحریف‌ها و انحرافات نه تنها در سطح این گونه موارد بلکه حتی در زمینه مبانی عقیدتی، نظیر «اله»، «عبارت»، «رب» و ... نیز پدید آمده است.<sup>۳۱</sup>

این است که در حقیقت در این مجال نمی‌توان آفات و آسیب‌های ناشی از سهل‌انگاری و بی‌اهتمامی به اصول و قواعد عربی در فهم نصوص دینی را کم و نادیده گرفت و اگر وضع بر جسارت به زبان عربی به حد ناسزا و فحش رسیده است و سکوت در برابر این وضع، راهی است به سوی ارتداد از دین خدا.<sup>۳۲</sup>

امید آنکه با تدابیر خاصی نظیر آنچه در ذیل می‌آید، تا حدی پروژه ناتمام احیا و انتشار زبان عربی کامل شود:

۱. تبدیل کردن زبان عربی به زبان آموزش؛ حداقل در حوزه‌های مرتبط به علوم دینی.
۲. سخن گفتن با زبان عربی فصیح.
۳. انتشار نکات دقیق و ظریف زبان عربی.
۴. اعزام دانشجو و استاد به مناطق عرب‌نشین.
۵. تشکیل پژوهشگاه‌های عالی مرتبط با زبان عربی.
۶. ایجاد فرهنگستان زبان و ادبیات عرب.
۷. ترجمه دقیق و اصولی آثار فاخر عربی.

بر این اساس تا چنین گام‌های عمیق و عملی برداشته نشود، امیدی به اصطلاح تصورات ناروا از اصول و قواعد مسلم دینی نیست و اگر اشخاصی به صورت شخصی چنین اموری را عملاً انجام می‌دهند، باید دانست که نمی‌توان با شمع وجود آنان آسمان تاریک و غبار گرفته این فاجعه را روشن ساخت.

پی‌نوشت‌ها

۱. درباره این نحوه تلفظ، به عنوان نمونه، رک:

دایره‌المعارف الإسلامیه. (ماده الجاهلیه): دایره‌المعارف تشیع (ماده جاهلیت); خرمنشاهی. بهاء‌الدین: «دانشنامه قرآنی»، ج ۱ (ماده جاهلیت) و ...

۲. قطب، محمد: «کیف نکتب التاریخ الاسلامی»، ص ۳۹، ط ۲، دارالشروق، القاہرہ ۱۹۹۳ م.

۳. قطب، محمد: همان، ص ۴۰ - ۴۱.

۴. همان، ص ۴۲.

۵. اعراف / ۱۳۸.

۶. آل عمران / ۱۵۴.

۷. هود / ۴۵ - ۴۶.

۸. یوسف / ۳۳.

۹. احزاب / ۳۳.

۱۰. مائده / ۵۰.

۱۱. ج ۱. م. عبدالجلیل: «تاریخ ادبیات عرب»، ترجمه دکتر آ. آذرنوش، ص ۲۲، ج اول، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.

۱۲. الدكتور محمد سعید رمضان البوطی: «من روائع القرآن تأملات علمیه و ادبیه فی کتاب الله عزوجل»، ص ۱۸، ط ۳، مکتبه الفارابی، دمشق - سوریه.

۱۳. همان، ص ۱۸ - ۱۹.

۱۴. اسکندری، احمد و مصطفی عنانی: «الوسیط فی الادب العربی»، انتخاب، ترجمه و توضیح، دکتر سید محمد رادمنش، ج ۱، ص ۴۱، ج دوم، انتشارات جامی، تهران، ۱۳۷۵.

۱۵. همان.

۱۶. مفرد در مقابل جمله نه در مقابل مثنی و جمع.

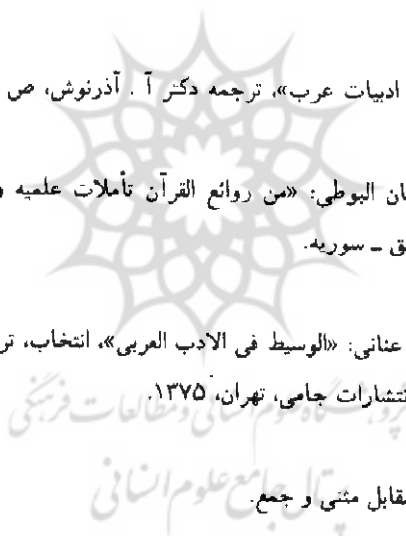
۱۷. همان، ص ۴۷ - ۴۸ با اختصار.

۱۸. در این باره رک: «تاریخ ادبیات عربی»، نوشته ریتولد الین نیکلسون، ترجمه کیواندخت کیوانی، حواشی و توضیحات: دکتر ضیاء دهشیری، تهران، نشر رایزن، ج اول، ۱۳۶۹.

۱۹. رک: محمدقطب: همان، ص ۴۱.

۲۰. به نقل از: شوقی ضیف: «تاریخ الادب العربی»، ج ۳، ص ۳۳.

۲۱. ابن‌الأثیر: «المثل السائر فی أدب الکاتب و الشاعر»، تحقیق الدكتور احمد الجوفی و الدكتور بدوی طبانه، ج



۱. ص ۲۱۳، القاہرہ، ۱۹۵۹ م.

۲۲. بہ عنوان نمونہ روشنفکران، می‌توان از حسن حنفی و کتاب «مقدمہ فی علم الاستغراب» وی نام برد

۲۳. در این بارہ: رک: بوٹی: همان، ص ۱۷ - ۲۲؛ الدكتور محمدحسین علی الصغیر: «نظرات معاصرہ فی القرآن الکریم»، ص ۶۳ - ۷۵، ط ۱، دارالمؤرخ العربی، بیروت، ۲۰۰۰ م و ...

۲۴. درباره مکتب ادبی خوارج، رک:

احمد امین: «فجر الإسلام و ضحی الإسلام»: احمد شبلی: «موسوعه التاريخ الإسلامی».

۲۵. در این بارہ بہ صورت مشخص، رک:

احمد امین: ظہر الإسلام، بحث ادب الصوفیہ.

۲۶. در این بارہ، می‌توان رک: کتاب نقد، شماره ویژه دین بزوهی جدید

۲۷. بہ عنوان نمونہ، رک:

دکتر مصطفی السباعی: «شتراکیه الإسلام»، این کتاب بہ زبان فارسی ترجمہ شدہ و انتشارات حکمت آن را در تہران منتشر ساختہ است.

۲۸. در این بارہ رک: «سنت و سکولاریسم»، بخش سخنان مصطفی ملکیان.

۲۹. نساء، ۱ /

۳۰. مصطفی ملائکہ: «فی اصول الدعویہ مقتبسات من کتب الدكتور یوسف القرضاوی»، ص ۹۹، ط ۱، قاہرہ، ۱۹۹۹.

۳۱. در این بارہ، رک:

مودودی، ابوالاعلی: «المصطلحات الأربعة فی القرآن».

۳۲. محمدالقرالی: «عقل و ادویہ»، ص ۱۹۰، دارالقلم، دمشق.

پورتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی